

افول غرب و بر آمدن تمدن نوین اسلامی

آیت الله میرباقری

اشاره:

سیری گذرا بر ۵ قرن حیات تمدن غرب

تحولی که در جامعه جهانی و بشری در حدود پنج قرن قبل اتفاق افتاده است و از آن به عنوان «رنسانس» یا نوزائی یاد می‌شد، منشأ پیدایش و شکل‌گیری تمدنی شده است، که جریان تحول اجتماعی آن - که محصول این انقلاب است - بنام «مدرنیته» و تجددشناخته می‌شود، که همه ما کم و بیش با آن آشنا هستیم.

جریان تجدد، حرکتی است که بر محور انسان شکل گرفته است اما نه براساس لایه‌های عمیق وجود انسانی، بلکه بر محور طبیعت و حس انسان. لذا هدفی جز دستیابی به لذت جوئی حسی، در شکل متنوع تر و توسعه یافته تر ندارد. بدون شک این مطلب بر احدی از اهل بصیرت پوشیده نیست، که آرمان این حرکت جهانی، به حداکثر رساندن لذایذ حسی بشر می‌باشد.

طبیعی است، مبادی و مبانی هم که بر آن تکیه دارد، اصولی هستند که بر همین جنبه انسانی تکیه می‌کنند، که عبارتند از: اومانیسیم (انسان‌مداری)، لیبرالیسم (آزادی از تقیدات معنوی و قدسیات)، راسیونالیسم (تکیه به عقل نقاد و جزئی‌نگر و خود بنیاد انسان و اعلام استغناء از وحی، در همه عرصه‌ها یا لاقدر در حوزه معیشت انسان) است.

این اصول را متفکرین و غرب شناسانی که غرب را به خوبی می‌شناسند، آنها را گوهر تجدد می‌نامند و معتقدند که تجدد غیر از این پوسته محسوس و ملموس قابل اندازه‌گیری و پیمایش (مانند سد و خیابان و ماهواره و شبکه‌های ارتباطی جدید و نظامها و ساختارهای دموکراتیک) بر یک روحی تکیه دارد، که این روح و جانمایه همان تحولات بنیادین انسانی است که در جامعه مغرب زمین اتفاق افتاده است.

۱) سه رکن اساسی تمدن غرب

این تمدن با این مبادی و آن غایات، از یک انقلاب هنری آغاز شده است، که همان هنر معماری و نقاشی است، و سپس سخت‌افزار و نرم‌افزار خودش را تولید نموده است. این تمدن به سه رکن اساسی تکیه دارد:

۱- **نظام تولید مفاهیم:** نظام مفاهیمی متناسب با آن مبادی و غایات، بر پایه حس‌گرایی تولید کرده است. مفاهیمی که ممکن است به حسب ظاهر متکثر باشند، ولی در واقع از یک انسجام برخوردارند؛ بگونه‌ای که فلسفه فیزیک و فلسفه حیات، به منزله «اصول عقاید» این نظام مفاهیم جدید هستند. به عبارت دیگر فلسفه فیزیک حسی و فلسفه حیات حسی، به منزله نظام محوری و اصول اعتقادات نظام مفاهیم مدرنیته است. پس این دستگاه، یک نظام مفاهیمی با کارآمدهای حسی تولید نموده است.

۲- **نظام توزیع مفاهیم:** آنگاه نظام آموزش (توزیع) و ساختارهای جهانی توزیع آن مفاهیم را (از رده‌های تخصص و فوق تخصص گرفته، تا رده‌های ابتدائی) تنظیم کرده است. بنابراین یک شبکه تولید و توزیع مفاهیم (از مفاهیم محوری و اعتقادی گرفته تا مفاهیم کاربردی و عملی برای اداره حیات بشر) تولید کرده است.

۳- **نظام توزیع مناصب:** سپس متناسب با نظام تولید و توزیع مفاهیم، ساختار توزیع مناصب را درست کرده اند. به این معنا که برای مناصب، موقعیت‌های علمی تعریف نموده‌اند، تا مشخص نمایند که هر کسی با این حد از آموزه‌های علمی، کدام منصب را می‌تواند به عهده بگیرد و در کلاس چه قواعدی، روابط اجتماعی را فرم دهد.

نظام تولید و توزیع مفاهیم و ساختار مناصب، بر محور همان مفاهیم، جهت ساماندهی روابط اجتماعی صورت گرفته است و به دنبال آن بستر و مجاری حسی و سنجشی انسانها و نظام ارزشی جامعه را محدود کرده است. گرچه ممکن است به حسب ظاهر، به نظر برسد که این نظام، فقط به روابط اجتماعی انسان ختم می‌شود، ولی اینگونه نیست. وقتی که ساختار مناصب تعریف می‌شود، دقیقاً مشخص می‌شود، کسی که در منصب یک وزارتخانه می‌نشیند، معلم یک کلاس است، یا سفیر، بایستی بر اساس قواعد خاصی روابط خود را تنظیم نماید. قواعد تنظیم روابط اجتماعی، قواعد مدون شده‌ای بر پایه همان اصول اعتقادات حسی (فلسفه حسی، فلسفه حیات و فلسفه ریاضی محض) است.

۱-۱- حاصل جریان مدرنیته: تغییر نظام ارزشی جامعه

وقتی مجاری حسی بشر کنترل شد، دیگر بسیار مشکل خواهد بود تا بشر بتواند اعتقادات خودش را حفظ کند. البته ممکن است در ابتدا وقتی نظام تولید و ارضاء نیاز اجتماعی وارد می‌شود، انسان بتواند مقاومت کند. ولی وقتی الکتریسیته، شبکه‌های ارتباطی، ماهواره، اینترنت و مدل زندگی جدید می‌آید، دیگر نمی‌توان در مقابل آنها مقاومت نمود. چه انسانهایی بودند که مدتها در خانه خویش از لامپ و انرژی الکتریسیته استفاده نمی‌کردند، ولی به مرور زمان بستر عینی آنها را مجبور کرد تا از این ابزار استفاده نمایند.

۲) جایگاه دین در آرمانشهر غرب

به هر حال، تجدد وارد زندگی بشر شد. در ابتدا متکی بر روح ماتریالیستی و آن سه اصل شناخته شده (اومانیزم، لیبرالیسم و راسیونالیسم) بود. این تمدن در ابتدای راه، داعیه فراگیری همه عرصه‌های

حیات بشر را نداشت، بلکه فقط مدعی جدایی دین از سیاست بود. ولی تمامیت خواهی این تمدن، این تفکیک را نقض کرد و طولی نکشید، تا پرچمداران اندیشه تجدد - چه در جناح لیبرال دموکراسی و چه در جناح سوسیالیسم و کمونیزم - روی اصل دیانت و معنویت خط زدند. یکی اعتقاد به خدا را محصول واژگونی اوضاع اقتصادی جامعه دانست؛ لذا گفت، اگر اوضاع اقتصادی به روال عادی خود بر گردد، در جامعه آرمانی دیگر خبری از دین نیست. دین زائده روابط تولید ناپهنجار است. هنجار روابط اقتصادی به نفی دین تمام نمی‌شود. یا گفتند، دین افیون توده‌هاست. دیگری، اصل اعتقاد به خدا را اعتقادی ناشی از جهالت و ترس دانست.

من این نقطه را، نقطه امتلاء عالم از جور تلقی می‌کنم. امتلاء عالم از جور این است که، اصل کلمه توحید و شعار محوری انبیاء، در جامعه جهانی تحقیر شود و این نقطه، نقطه اوج تجدد است. در آن شعار محوری تجدد تا حدی پیش می‌رود که به هر کجا نگریده شود - اعم از محافل روشنفکری و غیر روشنفکری - اصل اعتقاد به خدای متعال مایه ننگ است. در همین دانشگاه تهران، یک جوان مسلمان، حتی از تنها نماز خواندن هم خجالت می‌کشید، و یا حتی بگوید مسلمان است. در مقابل کمونیست‌ها در سالهای ۵۴ و ۵۵ در کانون تشیع، یعنی ایران با افتخار سر خود را بالا می‌گرفتند. وقتی جوانان مسلمان برای تحصیل به اروپا می‌رفتند، اسلام خود را مخفی می‌کردند. این امر محصول تجددی است که در ابتدا می‌گفت، کاری با دیانت ندارد و فقط می‌خواهد حوزه سیاست را تفکیک کند.

اصولاً «طرح توسعه پایدار» مفهومی غیر از تمامیت خواهی تجدد ندارد. چرا که دولت حداکثری علم حسی، راهی برای دین باقی نمی‌گذارد. مجاری حس و مجاری اندیشه بشر را در فضایی قرار می‌دهد، که محصول آن توسعه مادیت است.

این تمدن به نقطه اوج شکوفائی خودش رسیده است، که همان نقطه‌ای است که شعار و پرچم محوری آن دائم در حال پیشروی است و در محافل روشنفکری جامعه جهانی، دین علامت عقب افتادگی و تحجر معرفی می‌شود.

۳) افول تمدن غرب

بدنبال بروز این تمدن، حرکتی از لایه‌های باطنی جامعه جهانی، علیه این حرکت جهانی اتفاق افتاد، که نقطه ظهورش در انقلاب اسلامی است.

انقلاب اسلامی یک انقلاب ضد استبدادی و ضد استعماری است، ولی قطعاً تعریف در این حد، ستم در حق انقلاب است. انقلابی که در فاصله بیست سال مرزهای خود را فتح می‌کند و به همه جهان سایه می‌افکند و یکی از رقبای جدی خود یعنی سوسیالیسم را شکست می‌دهد.

شاهد گویای این مطلب است که در سال ۵۷ تمام نهضت‌های دنیا - غیر از انقلاب اسلامی - کمونیستی است. ولی در سال ۵۸ بعد از فتح لائیه جاسوسی حتی یک انقلاب کمونیستی در دنیا وجود نداشت، بلکه همه انقلاب‌ها مذهبی بودند. این امر نقطه شروع فروپاشی و افول قدرت سیاسی شوروی است - از جهت قدرت اقتصادی هم که از اول دچار مشکل بود. کوبا در سال ۵۷ در ۱۷ کشور آفریقایی لشکر داشت و از مبارزات کمونیستی دفاع می‌کرد. ولی در سال ۵۸ در هیچ جایی لشکر نداشت.

هم چنین انقلاب اسلامی، جناح دوم - لیبرال دموکراسی - را نیز در معرض خطر جدی قرار داده است. با این بیان که بعد از فروپاشی شرق، برخی پایان تاریخ را ادعا می‌کردند و می‌گفتند: حالا لیبرال دموکراسی پیروز شده و تاریخ به مرحله پایانی خودش رسیده است. اما هانتینگتون، تئوریسین آمریکایی،

متوجه شد که این چنین نیست. بلکه عالم وارد فضای جدیدی می‌شود، که هویت‌های تمدنی شکل می‌گیرد و همین تئوریسین دوره جنگ سرد که تمام جنگ عالم را خلاصه در جنگ مادی بر سر دنیا بین لیبرال دموکراسی و سوسیالیزم می‌دید، نظریه «برخورد تمدنها» را مطرح کرد و گفت عالم در شرایط جدیدی قرار گرفته است، به گونه‌ای که هویت‌های تمدنی و هویت بر محور فرهنگ، در حال شکل‌گیری است و از گسل بین این تمدنها، لبه‌های خونین عالم در آینده پدید خواهد آمد. او متوجه شد که محور چالشها در عالم از محور دنیا به محور دنیا و خدا منتقل می‌شود.

عده‌ای از روز اول هم با جهانی شدن انقلاب مخالف بودند، ولی چه ما بخواهیم و چه نخواهیم، انقلاب جهانی شده و این امر از دست ما خارج است. چرا که محور حرکت در دست دیگری و از لایه‌های عمیق‌تر باطن عالم است و آن دستی که این چالش جهانی را ایجاد کرده، دست وجود مقدس امام زمان ارواحنا فداه است که همان دست خدای متعال است.

۱-۳ - پایین آمدن پرچم تمدن غرب

انقلاب اسلامی، تمدن مادی غرب را در حال غروب و افول قرار داده است. چرا که ظهور یک تمدن بوسیله بروز شعار محوری آن است، که به منزله پرچم آن تمدن می‌باشد و اکنون شعار محوری تمدن غرب دیگر در میان جامعه جهانی طرفدار ندارد. فوج فوج در داخل مغرب زمین گرایش به معنویت اسلام پیدا می‌شود و دیگر هیچ کسی در دنیا احساس ننگ از مسلمان بودن خود نمی‌کند.

سیاه پوستان آمریکا که ضعف نژادی نیز دارند در تجمعات خود شعار دینی می‌دهند. وقتی مغز متفکر هسته‌های چریکی کمونیستها دستگیر می‌گردد و در تلویزیون‌ها، شعار الله اکبر سر می‌دهد، این معنایش این است که در موازنه جهانی، موازنه به نفع مذهب در حال تغییر است؛ عجله‌ای هم در کار نیست. جابجایی تمدنها تمام شده است، ولی از دید فلسفه تاریخ، نقطه سقوط و افول تمدن غرب آغاز شده است؛ چون شعار محوریش در حال غروب است. همه سروصداهایی که به گوش می‌رسد، سرو صدای تمدن در حال عقب نشینی از میدان جامعه جهانی است.

۴ (وضع استراتژی کلان، در میان انقلابیون

حال در خصوص استراتژی انقلاب اسلامی این سؤال مطرح است؛ که انقلاب اسلامی در آینده به چه چیزی نیاز دارد و چه رویه‌ای را بایستی در پیش گیرد؟ در این خصوص سه دیدگاه مطرح است:

۱-۴ - دیدگاه اول: مدرنیته اسلامی

دیدگاه اول مربوط عزیزانی است که معتقد به «مدرنیته اسلامی» هستند. به این معنا که می‌گویند، تجدد امری تجزیه پذیر است و لذا می‌توان خوبیهایش را اخذ کرد، آنگاه به آن آهنگ اسلامی بخشید.

۲-۴ - دیدگاه دوم: اصلاح قرائت دینی، متناسب با جریان مدرنیته

دیدگاه دوم می‌گوید: زیر بنا و ربنای تجدد خوب بوده و تنها راه حیات بشری در سایه مدرنیته است، و تنها راه پیش روی انقلاب اسلامی و جامعه ما، مدرنیزاسیون می‌باشد. وقتی از آنها سؤال می‌شود که: پس با دین جامعه بایستی چه کار کرد؟ در پاسخ می‌گویند: بایستی قرائت دینی اصلاح گردد؛ حتی این مسئله را بوسیله تئوری‌هایی مانند قبض و بسط و نظریه‌های هرمنوتیکی، تئوریزه می‌کنند. (البته تئوری

افول غرب
و برآمدن
تمدن نوین اسلامی

قبض و بسط نمودی از همان نظریه هرمنوتیک، زبان شناسی حسی و تأویل زبانی مغرب زمین است، که در قالب ادبیات شرقی ارائه شده است).

پس این اندیشه ادعا می کند، که نمی توان مدرنیته را تجزیه کرد. مگر می شود صنعت و هنر را از اقتضات خودش تجزیه نمود. اصولاً تجدد از صنعت آغاز نشده است، بلکه از توسعه انسانی آغاز گردیده است. لیبرالیزم و قبل از آن اومانیزم، روح تجدد هستند. انسان مداری، همان چیزی است که امروزه در علم حقوق، بنام حقوق طبیعی انسان تعریف می شود، و آن حق در مقابل تکلیف است. یعنی انسان حتی در مقابل خدای متعال هم مکلف نیست و این اساس اندیشه سیاسی برخی از روشنفکران مسلمانان نیز می باشد.

۳-۴- دیدگاه سوم: ایجاد تمدن اسلامی

اما دیدگاه سوم، تا این قسمت از سخن را درست میدانند که، نمی توان تجدد را براحتی تجزیه کرد و هرگز دینی شدنی هم نیست. بنابراین اسلامی کردن مدرنیته هم تخیلی بیش نیست. اگر مدرنیته در الگوی صنعتی و تعریفی که از رفاه طبیعی انسان می کند پذیرفته شود، در همه حوزه ها بایستی پذیرفته شود. لذا دیدگاه سوم معتقد است چون مدرنیته، اسلامی شدنی نیست، از صدور تا ذیل، قابل قبول نیست و پیشنهاد آن هم «تمدن اسلامی» است. به همین جهت به شدت با مدرنیزاسیون و اصلاح قرائت دینی - یعنی قرائت دین به نفع مدرنیته، و به تعبیر بهتر دین تحریف - مخالفت می کند هر چند برای آن منطقی درست شود، مانند تأویل حسی (هرمنوتیک) یا تئوری قبض و بسط یا دینامیزم قرآن و مانند آنها، که اینها همه بمعنای تأویل دین به نفع عینیت است و همان منطق تحریف قرآن و معارف دینی است؛ نه تفسیر معارف دینی.

پس دیدگاه سوم مدعی تمدن اسلامی است، و خواستار تلاش جدی در این زمینه هستند. این انقلاب سیاسی عظیمی که همه مرزهای دنیا را طی کرده و دنیای مادیت را در چالش جدید قرار داده و موازنه را به نفع مذهب تغییر داده است، بایستی نرم افزار خودش را هم در همه حوزه ها تولید کند. چرا که با تکیه به نرم افزار تجدد و علم سکولار، هرگز نمی توان تمدن اسلام را پی ریزی کرد.

این نکته قابل ذکر است که سخن این دانشمندان این نیست که صنعت کاملاً تعطیل شود. هم چنین، سخن آنها از این نیست که، بشر به ما قبل تجدد برگردند، و به استر و ابزارهای ارتباطی قدیم روی بیاورند. بلکه سخن آنها این است که مسیر جریان انقلاب به کدام سو بایستی هدایت شود؟ آیا می توان گفت اقتصاد مربوط به دین نیست؟ یعنی گفته شود که اسلام را حذف کنیم تا علم سخن بگوید؟ آیا مراد، علم و صنعت سکولار است؟!

الگوی مطلوب ما در هیچ عرصه ای الگوی مطلوب تجدد نیست. اصولاً اشتراک در عناصر، در مدل به حساب نمی آید. اما اگر یک متغیر در مدل اضافه شود، کل خاصیتها به هم می خورد. در هیچ حوزه و عرصه ای الگوی مطلوب و مشترک وجود ندارد. لذا معتقدند شیب تحقیقاتی، بایستی عوض شود.

بنابراین ادعای دیدگاه سوم این است که، باید ابتداء نظام مفاهیم (از مفاهیم اعتقادی تا مفاهیم کاربردی) تولید شده و سپس نظام توزیع هماهنگ و توزین مدارک و آنگاه درجه بندی عوض بشود، و سپس ساختار مناصب متناسب با آن درست شود. آنگاه مجاری حسی بشر، در زمینه توسعه معنویت کنترل شود. لذا آنها پیشنهاد علم جدید و صنعت جدید در الگوی مطلوب می دهند.

معتقدین به دیدگاه سوم، کارهایی را در دستور کار انقلاب اسلامی در دوره کنونی می دانند:

اولاً بایستی مبانی فلسفی خود را در چالشی که قرار گرفته، تئوریزه کند. اصولاً یک انقلاب در ابتدای پیروزی، وقتی می‌خواهد با ادبیات دیگران کشور را اداره کند و موضوع کار خود را هدایت نماید، چون ادبیات دیگران آهنگ اهداف و مبانی او را ندارد، به بن بست بر می‌خورد. آنگاه تعارض بین راهکارها و ایده‌ها ظهور می‌کند. عده‌ای از راهکارها حمایت می‌کنند و بر ایده‌ها خط می‌کشند و می‌گویند ایده‌ها علمی نیستند. اما عده‌ای از ایده‌ها حمایت می‌کنند و بدنبال ادبیات علمی جدید و زبان جدید علمی، برای گفتگو هستند. و می‌خواهند از زبان تخصصی تا زبان عامیانه جامعه را بر محور ادبیات دین تغییر دهند. پس طرفداران تمدن اسلامی، مدرنیته اسلامی و مدرنیزاسیون را قبول ندارند و معتقد به اصلاح قرائت دینی هم نیستند. بلکه می‌گویند برای بنای تمدن اسلامی، بایستی از اصلاح قرائت بشری نسبت به حیات، عالم و انسان شروع شود.



افول غرب
و برآمدن
تمدن نوین اسلامی